

وَيْسَمِنْ ٦

سوال اول:

شماره اول

شهریور ۱۳۵۲

- ۱- ویسمن، مرتضی صراف، صص ۴-۵
- ۲- دکتر معین و ادبیات معاصر، مهدخت معین، صص ۶-۷
- ۳- صادق هدایت بزرگترین رمان نویس قرن بیستم، ص ۳۶
- ۴- اشاره، جمال میرصادقی، صص ۴۷ تا ۵۰

فایپو

المجلد الثامن عشر - العدد الثاني - سنة ١٤٢٨ هـ

[illegible]

و یسن
 زبان یونانی همیستکی کامل دارد. در سانسکریت به شکل ودا « Veda » موجود است که صورت لاتینی آن « Vides » است. شکل یونانی این واژه به صورت های مختلف دیده می شود که عبارت است از :

وت « Wet » و ویس « Wis » و ویس « Wijs » و ویتن « Wijten » و آخرین صورت آن وتینگن « wittigen » است . در زبان هلندی هنوز به شکل ویتن « weten » به کار برده می شود . در انگلیسی جدید به صورت وایز « wise » استعمال می گردد ، در تمام زبان های ذکر شده در فوق این واژه را برای دانش و معرفت به کار می برند .

جزء دوم واژه ویسن - مان یامن است . مان « Man » در زبان پهلوی به معنی « خانه و مسکن » و در پارسی باستان « Maniya » (خانه و سرای) می باشد .

مان یا من در اوستائی به صورت « Manah » و در پهلوی « Manitan » به معنی اندیغیدن است . مان یا سمن به صورت پسوند به معانی ذیل به کار رود :

۱- مان - پسوند سازنده اسم معنی از ویشتی فعل : سازمان ، ذایمان ، ویسمان « ویسن »

۲- پسوند سازنده اسم ذات از مصدر مرخم : ساختمان ، ویسمان « ویسن » .

ویسن بهر دو صورت اسم ذات و اسم معنی قابل توجیه است . برای تبیین بیشتر خلاصه گونه ای از آنچه را که نوشته شده می آوریم تا معنی آن بصورت وسیع تری بازگو شود . « ویس » به معنی دانش و معرفت و « من » به معنی خانه و سرای و مسکن است . اما در زبان اوستائی و پهلوی به معنی اندیغیدن نیز آمده است که « مان » و « من » به معنی « اندیش » است ، رویم رفته دو معنی مستقل می توان برای ویسن متصور شد . یکی « دانش افدیش » و دیگری « دانش سرای » یا « دانش خانه » و یا « دانشگاه » و ما با در نظر گرفتن هر دو معنی آن را به کار می بریم در پایان باید گفت که این واژه از بهر ساخته های نگارنده نیست بلکه واژه ای است اسبیل و ایرانی هر چند تشابهاتی با لغت های دیگر هند و اروپایی در آن دیده می شود و به اختصار از آنها سخن رفت که بیشتر به منظور آگاهی از معنی آن بود نه بحث لغوی و ریشه شناسی ، تاجایی که نگارنده خبر دارد در چند محل ایران این واژه دیده شده است : یکی در ساره به صورت « ویسمان » که نام محل است و دیگری در لرستان به همان صورت و نیز در ناحیه ای از خرم آباد به شکل « ویسیبان » .

دکتر معین

پدر در باره شعر نو معتقد بود : که شعر نو يك پدیده بسیار با ارزش هست و نیما را بحق می توان پدر شعر نو محسوب داشت .
 افسانه نیما را بسیار دوست می داشت و در لحظات بسیار معدودی که از کار علمی فارغ بود ، اغلب می شنیدم که برخی از ابیات افسانه نیما را از حفظ می خواند .

به خاطر دارم شبی عکسی را در روزنامه بمن نشان داد و گفت این نیما یوشیج است ، پدر شعر نو ، افسوس نیما در گذشته و من او را ندیده ام گویا شب بعد بود که وصیت نامه نیما در روزنامه درج شد ، پدرم با حیرت آنرا می خواند و از اینکه نیما را ندیده بود بیشتر افسوس می خورد .

طبق وصیت نیما ، پدرم و جلال آل احمد و دیگر دوستان نیما همکاری تازه ای را آغاز کردند ، چنانکه دو مقدمه افسانه و رباعیات نیما پدرم نوشته است .

« ... اگر نه وصیت کتبی آن بزرگوار بود در اقدام بدین مهم جسارت نمی ورزید نگارنده به یاد آقایان آل احمد و دکتر جنتی عطایی (طبق وصیتنامه نیما) و پرویز داریوش دوستان و یاران آن مرحوم به تدریج آثار وی را تدوین و منتشر خواهد کرد .

درین دفتر نخست افسانه است و سپس دو بیت و شصت و یک رباعی او دفترهای بعد هر يك منظومه ای را در بر خواهد داشت و وقتی چند از آثار پراکنده او . نیز امید است فرصتی دست دهد تا آنچه را که دیگران از او و درباره او گفته و نوشته اند در دفتری فراهم آوریم و در آن شرح حال مفصل و دقیق او را نقل کنیم تا داوری منتقدان را درباره شاعری که به راستی چنین کرد که خود در این رباعی گفته آسان سازد :

از شعرم خلقی بهم انگیزه تمام

خوب و بدشان بهم در آمیخته ام

خود گوشه گرفته ام تماشا را ، کاب

در خوابی که مورچکان ریخته ام

افسوس که فرصتی نیافت تا آنچه را آرزو داشت و آرزوی قلبی نیما بود بانجام رساند و نیز آل احمد هم به کاروان جاودانیا پیوست ، شاید که بازماندگان این گروه اهمیت این آرزو را دریافته به برآوردن آن بکوشند که هم روان نیما و پدرم و آل احمد شاد شود و دیگران را نیز بهره ای افتد و قسمتی ارزنده از ادبیات معاصر ما تدوین و معرفی گردد .

از: مرزئی صراف

ویسن

در خصوص واژه ای که برای نام مجله انتخاب شده است ، تاکنون زبان شناسان توضیحاتی نداده اند ، با ریشه واژه این نام از طریق داستان مشهور ویس و رامین آشنایی داریم و به صورت ترکیب در چند نام دیگر محلی بر خورد داشته ایم ، درباره معنی و مفهوم آن هیچ گونه آگاهی بدست داده نشده است ، و این اولین بار است که در جستجوی معنی آن کوشش می شود . ملاک ماخذ ما در این تحقیق که به اختصار برگزار شده است از طریق زبانهای قدیم هند و اروپایی صورت گرفته است و به کمک آن زبانهاست که به اظهار نظر برخاسته ایم و به توجیه آن میادرت می کنیم ، می دانیم که زبان فارسی یکی از کهن ترین زبانهای موجود است و در ضمن یکی از شاخه های زبانهای هند و اروپایی است ، صورتهای اصلی این واژه را در برخی از زبانهای باستانی جهت دستیابی به معنی آن در اینجا متذکر می شویم .

این واژه در زبانهای قدیم آنکلسا کسون و گوتیک به شکل مصدری ویتن « Witan » به کار رفته است . در زبان آلمانی قدیم ، ویزن « Wizzan » است . و در نروژی قدیم به صورت ویتا « Vita » دیده می شود که با « Wet »

از : مهدخت معین

دکتر معین و ادبیات معاصر

پدرم درباره صادق هدایت می گفت : « بدون شك نام صادق هدایت جاویدان خواهد بود ، وی در تحول نثر فارسی بسیار مؤثر بود و از جمله پیشروان پهلوی دانان معاصر نیز بود ، بحث درباره آثار او فرصتی زیاد می خواهد ، ولی باید گفت هدایت بحق یکی از بزرگوارترین نویسندگان معاصر ما بود » (۱)

پدر ، غیر از آثار نویسندگان بزرگ و معروف معاصر ، نوشته های نویسندگان جوان و گمنام را نیز به دقت می خواند حتی برخی از پاورقی های مجلات را ، داستانهای کوتاه و رمانها را ، در ضمن خواندن از لغات و اصطلاحات آنها یادداشت بر می داشت .

با وجود گرفتاریهای زیاد تمام اشعار نو از شعرای معاصر را می خواند و خوبها را تحسین می کرد ، برای شاملو را بسیار دوست می داشت و چون من تمام آنرا در حافظه داشتم اغلب دو سفرهایی که می رفتیم ، بین راه می خواست که من آنرا بخوانم و لذت میبرد ، و من حالا این شعر را بیشتر از آن جهت دوست دارم که او دوست می داشت .

(۱) از مصاحبه دکتر معین در مجله امید ایران اردیبهشت ۱۳۴۳

صادق ھدایت

بزرگترین زمانه نویس قرن بیستم

پشت جلد یاد داشتی است از شادروان دکتر محمد معین . در این یاد داشت نظر مرحوم علامه دهخدا را درباره صادق هدایت بقلم دکتر معین می خوانید . کسی تا کنون درباره نویسنده گی مرحوم دهخدا شك نکرده است او که خود صاحب مکتبی است بزرگ و در تحول نثر معاصر از پیش گامان است نثر صادق هدایت را بهتر از خود میداند ، این داوری را بدان جهت می آوریم که نشان دهم قبل از اینکه « بوف کوره » هدایت بزبان هلندی ترجمه شود و منتقدان معروف جهان او را بزرگترین رمان نویس قرن بیستم بنامند، دهخدا بارزش فکری و قلمی او پی برده بوده است و برخلاف دیگران که خود را از نزدیکان و همفکران او معرفی می کردند انصاف را نایده نگرفته است . این سندی است بزرگ و سخت ارزشمند و بهر است بر دهان آن کسانی که شتابزده و آزردهی تعصب و بغض درباره هدایت چیزها نوشته و گفته اند .

دعایا و سادات

[illegible]

دهخدا و صادق هدایت

صادق هدایت از جمله افراد معدود از رجال علم و ادب از نسل پیشینی که با آنها رابطه داشت، یکی دهخدا بود. غالباً بدیدن وی می‌آمد و مفاوضات داشتند. دهخدا با خاندان هدایت مخصوصاً پدر صادق هدایت مربوط بود و این پدر را از نبوغ پس آگاه کرد و فی‌الجمله در التیام رابطه بین پدر و فرزند کوشید. دهخدا (بن ۴. مین) در اواخر عمر اظهار داشت (پس از خواندن چند مجموعه داستان هدایت که امیرکبیر بچاپ رسانیده بود) که هدایت در نشر از من هم بهتر می‌نویسد.

اشاره



شاد روان دكتور محمد معين

في يومين

«حالا دیگر فایده ندارد، نگاه دار.»

به مردهای عقب کامیون اشاره می کند و می گوید:

«ساکت شده‌اند، گردانید نشان نتیجه ندارد.»

جوانك كاميون را نكه می‌داد و پیاده می‌شود. خیابان شلوغ است. ها و آه و توب و سوا پیای می‌آیند و از کنار آنها می‌گذرند. رهگذرگاهی له له نكه می‌کند و مشكوكانه به مردمای توی اتاق کامیون نگاه میکنند و تند به راه می‌افتند. چند پسر بچه کنار خیابان ایستاده‌اند و برای مردها آن می‌دهند. مردها با صورتهای آفتاب سوخته و بدنهای تکیده و لافرو باره توی کامیون بی حرکت ایستاده‌اند و بهت زده و به پسر مرد نگاه می‌کنند. از میان پیچما می‌گذرد و به طرف کامیون می‌آید و با خشم معاش را به توانك تكان می‌دهد و صداهای غریبی از دهان خود درمی‌آورد. جوانك خفه‌ای می‌گوید:

پدر من تعبیری ندارم، من فقط راننده کامیون هستم.

میر مرد دستهای لاغر و لرزان خود را در هوا تکان می‌دهد و به مردی که
میان میله‌های اتاق کالیون خفت افتاده است، اشاره می‌کند. مرد به
افتاده است. زبانش از حلق درآمده و لیزاب سفیدی از گوشه دهانش
است. فشار مردهای توی اتاق کالیون او را پمپ‌میلها جیسانده است.

مرد مردهای لنگان لنگان خود را به اتاق کامیون می‌رساند و سعی می‌کند که دست بدهد. مردهای توی اتاق کامیون ساکت و بهت‌زده به او زل‌زده‌اند. ابلهانه بازمانده است پیر مرد قریاد می‌کشد و با عصا آنها را عقب می‌خواهد مرد را از جا بلند کند.

دخوش پوش و پاپیون زده از قوی کامیون بیرون می آید و بخند زنان به طوف

میرود و با خوش ویر به او سلام می کنند و در آن کافه کز تا

۱. از میان میله‌ها بیرون می‌کشند. دوستانه می‌گویند:

اِقْعَاكَ قَلْبَ مَعْدٍ بِأَنْ دَارِدَ رَدِّي حَاجِي تَأْسِفُ اسْتَكْرَامُ شَا اِشَارَةُ

هر شده اینقدری و زدن و دوام گزین و توان

و اینها نگارنده را از یادگارهای نگارنده که در این کتاب

آیتها نگاه نمیده انداز نه انداز نه چیزی دیده اند.

میں نے اپنے رشتہ داروں کو یہ نصیحت کی کہ وہ میری طرف سے جو بھی بات سنے، اسے اپنے دل سے نکال دیں اور اسے کسی اور کو نہ بتائیں۔

نہا می کنند، اشارہ می کنند. رهنمودها اشاره اورا نادیده می گیرند و

راه می افتند. مرد فاه فاه می خندد و می گوید:

جوانکی که کامیون را می‌راند ، پیرمرد را می‌پند که از کوچه بیرون می‌آید و به او اشاره می‌کند. جوانک کنار می‌زند و تکیه می‌دارد و وی آینه‌ماشین به مردها نگاه می‌کند : مردها کم نشده‌اند مرد سرتراشیده و قوی هیکل توی اتاق کامیون ایستاده است و دیگر یزفریاد می‌زند. دیگران به فریادهای او یکسدا جواب می‌دهند. آنکه بیرق به دست دارد با قیافه خشنود چوب بیرق را به سینه چسبانده است . دیگران سبتهای لاغر و استخوانی خود را مشت کرده‌اند و تکان می‌دهند. پیرمرد از کوچه بیرون آمده است و با عصیانیت معاش را به طرف جوانک تکان می‌دهد و به مردهای توی اتاق کامیون اشاره می‌کند .

مرد خوش پوش و پاپیون زده‌ای که کنار جوانک نشسته است و به جلو خیره شده ، برمی‌گردد و خیره خیره به جوانک نگاه می‌کند و با خشونت می‌پزد :

«جرا استاد ای»

جوانك پيرمرد را نشان می دهد. مرد به پيرمرد نگاه می كند و شانه بالا می اندازد و می گويد :

«من صلاحیت ندارم که ترا راهنمایی کنم، هر جور دستور است رفتار کن.»
چون آنک ملتسانه می گوید:

و آخر من چه گناهی کرده‌ام، از من پرسیدند بیکاری، گفتم آره، گفتند کار نان و آبداری می‌خواهی گفتم آره، گفتند کامیون هم که میتوانی برانی، گفتم آره، گفتند ببر بالا و اینهارا دور شهر بچرخان.

مرد خوش پوش سرش را از شیشه بیرون می آورد و به پشت سرش نگاه می کند و می گوید:

«ساکت شدہ اند، مسئلہ تو گہرا»

جوانك ليرزان مے گوید:

دمن آنها را باید دور شهر بگردانم، مسئول فریاد زدن و نزدن آنها که

نَیْسَتُمْ ،

مرد خوش بویش با خشونت جواب می‌دهد:

«تو تقصیر کاری، چرا ماشین را نگه داشتی؟»

جوانك می گوید:

«آخر...»

پایش را از روی ترمز برمی دارد و ماشین را به حرکت درمی آورد. مرد با بدخلقی می گوید:

با بدخلقی می گویند:

«پدر دیدید، از سایه خودشان هم می ترسند.»
پیرمرد با بدگمانی او را برانداز می کند و با صدای غریبی او را کنار
می زند و عصایش را تهدیدکنان تکان می دهد.

مرد دوستانه دست به پشت اومی زند و سر تکان می دهد و می گوید:
«می فهمم، می فهمم پدر... حق با شماست، آدم نباید با همتو عا نش چنین
رفتار کناد و آنها را مثل گوسفند توی کامیون بریزد و دور شهر بگرداند. بله،
شرافتمندانه نیست که از وجود این بیچاره ها برای منظوره های خاصی استفاده
شود. دون شان مقام والای انسان شرافتمند است. انسان امروزی بارسنگینی
بدوش دارد. برای او مسئله زمان و مکان مطرح است و باید جهت گیری کند و
و هوشیار باشد که مبادا وظیفه انسانی و مسئولیت اجتماعی خود را از یاد ببرد،
زیرا همه سعی و کوشش يك مشت اقلیت فاسد و سودجو آن است که انسانهای
شرافتمند را از حقیقت باطن مسائل و وقایع به دور نگه دارند و به هر وسیله ممکن
بکشند که آنها را تطمیع و خشنود کنند و همکاری آنها را در راه مقاصد خود
به کار اندازند. اما انسانهای بیدار و شرافتمند هرگز تن به همکاری آنها نمی دهند
و با تجهیز همه قوای خود با همه نیرو علیه دستگاه زور و ستم یرمی خیزند و تا
سرحد جان در این راه پیش می روند و با اقدامات مثبت خود و با استفاده درست
از وقایع و حقایق و تاثیر پذیرفتن از اوضاع و احوال جامعه، حرکت تاریخی را
سر می بر می کنند و در حال و آینده همنوعان خود تاثیر می گذارند و فرهنگ قومی
و بومی را غنی تر و بارور تر می کنند مرد شرافتمند، به خوبی آگاه است که هر چیز
وقتی ارزش واقعی خود را پیدا می کند که انسانی تر باشد، چون اگر غیر از این
بود انسان هم، مانند بسیاری از جانداران امروز فقط به صورت فسیل در موزه ها،
یا به عنوان حیوانی که نسل آن روبه انقراض و نابودی است در باغهای وحش،
به نمایش گذاشته می شد. بله، پدر باید انسان بود و انسانیت را ستایش کرد و
و قریاد اعتراف را بلند کرد. پدر حق با شماست، کاملاً حق با شماست.»
مرد های توی کامیون شروع می کنند برای اودست زدن و هورا کشیدن مرد
به طرف آنها بر می گردد و به آنها تطمیع می کند و می گوید:

«مشکرم، بسیار متشکرم.»

و سر جوانك دانه داد می زند:

«پسر، آن کیسه را بیا.»

جوانك کیسه ای را از جلو کامیون بیرون می آورد و به دست او می دهد.

و یمن

۵۰

مرد دست توی کیسه می کند و تکه های نان خشک را بیرون می آورد و مشت مشت
میان مردهای توی کامیون پخش می کند.

جنب و جوشی میان مردها پیدا می شود، یکدیگر را کنار می زنند و به هم
فشار می آورند و هر کدام برای گرفتن تکه های نان دست پیش می آورند. مرد
خوش پوش با مهربانی می گوید:

«جانم عجله نکنید، به هم تان می رسد. اندازه همه هست.»

جوانك دانه به در کامیون تکیه داده است و ببصدا گریه می کند. پیر-
مرد ساکت شده است و به مردهای توی کامیون نگاه می کند.

مرد خوش پوش با مرد چهارشانه ای که به طرف آنها آمده است، دست
می دهد و پیرمرد را نشان می دهد و می گوید:

«آقا را كمك کنید و به منزل پُرسانید.»

دست پیرمرد را می گیرد و محکم می فشارد و به طور رسمی، مودبانه
می گوید:

«از آشنائیتان بسیار خوشوقتم، به امید دیدار.»

با سر خدا حافظ می کند و تند به طرف در کامیون می رود. جوانك دانه
گریان بر می گردد و سر مردها توی کامیون فریاد می زنند. مردها به جنب و جوش
می افتند و به همدیگر فشار می دهند و یکی از آنها تامل خود را از دست می دهد و
می افتد و سرش میان میله های اتاق کامیون گیر می کند.

فریادهای مرد سر تراشیده و قوی هیكل بلند می شود و دیگران به فریادهای
او جواب می دهند و هورا می کشند. پسر بچه های کنار خیابان برایشان دست
می زنند. پیرمرد عصایش را تکان می دهد و صداهای غریبی از دهانش بیرون
می آید مرد چهارشانه زیر بازوی او را می گیرد و با مهربانی می گوید:

«پدرمن، جانم، من که نمی توانم بفهمم تو چه می گوئی، بیخودی خودت
را خسته نکن. تکیه بده به من، راه بیفت. من يك کلمه از حرفهای ترانی فهمم.»
جوانك پشت فرمان بی نشیند. ماشین را روشن می کند و راه می افتد و
از جلو مرد چهارشانه که زیر بازوی پیرمرد را گرفته است می گذرد. مرد
چهارشانه بلند بلند حرف می زند. مثل این است که مطلب با مزه ای برای پیر
مرد تعریف می کند و قهقهه می خندد و پیرمرد را به جلو می برد.